

«ترجمه کهن لامیه المعجم»

(در اوائل قرن هشتم؛ از مترجم ناشناخته)

دکتر مظفر بختیار

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۶۳ تا ۷۷)

چکیده:

قصیده لامیه المعجم، سروده طغرایی شاعر ایرانی عربی سرای، در اواخر قرن پنج هجری، از قصیده‌های ممتاز و مشهور و به تعبیر قدیم از امهات قصاید ادب عربی است.

این ترجمه فارسی از لامیه که در اوایل قرن هشتم انجام گرفته قدیم‌ترین ترجمه تاکنون شناخته شده از این قصیده بلند آوازه است و در ضمن نمونه‌ای کمیاب است در نوع خود از ترجمه کامل آثار محض و ناب ادب عربی به زبان فارسی.

واژه‌های کلیدی: لامیه المعجم، طغرایی اصفهانی، الفیث المسجّم فی شرح لامیه المعجم.

مقدمه:

مؤیدالدین حسین طفرائی اصفهانی (۲۰ / ۵۱۰-۵۵ / ۴۵۰ ه.ق.) از بزرگترین سخنوران ایرانی عربی گوی است. با آنکه عصر طفرائی، مستعد پرورش و ظهور شاعران بزرگ نبود، به اعتقاد صاحب نظران، طفرائی از سخن سرایان و شاعران بزرگ در مقایسه با همه ادوار ادب عربی است؛ در نظر سخن سنجان معاصر عرب نیز همچنین است. در چند گونه CD که از نخبه آثار ادبیات عرب ارسال‌های اخیر با هم سلیفگی و همکاری استادان سخن شناس از کشورهای گوناگون عربی ترتیب یافته، متن کامل دیوان طفرائی یکی از گزیده‌های اصلی است.

زندگینامه طفرائی را با بررسی لامیه العجم و انگیزه سرودن آن و کتابشناسی شرح‌های لامیه و استقبال‌ها و نظیره‌سرایی‌هایی که از آن شده چندین سال پیش - هنگامی که دانشجوی دوره کارشناسی دانشکده ادبیات بودم - نوشته‌ام و همان وقت در مجله دانشکده ادبیات (سال ۱۲ - مرداد ۱۳۴۴ ه.ش، صص ۴۵۲-۳۷۳) و ضمن انتشارات دانشکده به چاپ رسیده است. در سال ۱۳۵۴ ه.ش / ۱۹۷۳ م ترجمه مبسوط آن با عنوان *حياة الطفرائی* به عربی انتشار یافت و اینک نیز با تجدید نظر و افزایش منابع و تحقیقات جدید در سوریه در دست چاپ است. مطالب لازم را درباره احوال و آثار طفرائی در این منابع آورده‌ام و تکرار آنها ضرورت ندارد.

اثر مشهور طفرائی که مایه شهرت و بلندآوازی او گشته، *فصیلة لامیه العجم* است که از امتهات فصائد عربی است و به قول صلاح‌الدین صفدی، سخن شناس و ادیب نامدار قرن هشتم هجری لامیه، دارای یکی از لطیف‌ترین بیافت‌ها و استوارترین ساختارهای شعری در ادب عربی است؛ چندانکه کمترین تصرف و دگرگونگی را بر نمی‌تابد. (صفدی، ج ۱، صص ۲۷-۲۹)

بیان شیوا و سخن‌پردازی و معنی‌آرایی نغز طفرائی در این فصیده، برخی از ابیات لامیه العجم را جزء حکم و امثال سائره عربی و برخی از امثال و داستانزدهای مهجور و

متروک عربی را با زبان و در بازسازی و بازسزائی طغرائی از حکم و امثال رایج و زیانگرد ادب عربی گردانیده است.

طغرائی در شعر عربی خود به مضامین شعر فارسی توجه داشته است و حتی بعضی از معانی را از شعر فارسی ترجمه کرده است؛ مانند تمثیل پر عقاب، قصه گرگ و روباه و ترجمه منظوم از شعر رودکی. در کتاب الفهرس التمهیدی (ص ۵۱۸) از قصیده‌ای از طغرائی به زبان فارسی، یاد شده که خود شاعر، آن را به عربی شرح کرده است. چندین رساله و کتاب هم در فن کیمیا و علوم غریبه به زبان فارسی و عربی بدو منسوب است و تفصیل مطالب و مشخصات این آثار را در زندگی نامه او آورده‌ام (نک: بختیار، ص).

باری، ابیات لامیه المعجم از دیرباز در متون ادبیات فارسی و آثار ادبی مسلمانان به سایر زبان‌ها بارها به استشهاد و تضمین آمده است. به سبب همین شهرت و حسن قبول، شرح‌ها بر لامیه نوشته شده و متن آن به فارسی و برخی از زبان‌های دیگر و از جمله زبان‌های فرنگی ترجمه شده است. مشهورترین شرح لامیه با عنوان الفیه المسجّم فی شرح لامیه المعجم از صلاح‌الدین صفدی (۷۶۴هـ ق)، مؤلف فوات الوفیات که تاکنون به چند چاپ رسیده و به هزار صفحه و زیری بر می‌آید، خود از مراجع و مجامع معتبر ادبی و شعری است.

ترجمه‌های فارسی لامیه المعجم که پیش از این شناخته شده چندان کهن نیست و البته حق لامیه را - بنا بر مسائل کلی و عمومی که در ترجمه آثار ادبی و شعری ناب وجود دارد هیچ ترجمه‌ای، هر چند نفی و شیوا و شاعرانه، هیچگاه ادا نمی‌تواند کرد. ترجمه کهن لامیه المعجم نیز از موارد نادر در ترجمه شعر ناب عربی به فارسی است. قدما معمولاً به ترجمه آثار ادبی محض که فهم آن لاجرم در حیطه ادراک خواص اهل ادب و ادبای مستغنی از مراجعه به ترجمه آثار بود نمی‌پرداختند مگر به تفنن یا به صرافت طبع آزمائی، آنهم بسیار به ندرت. اهتمام آنان در این گونه موارد غالباً نگاشتن شرح، یا در پیچیدن در نکات فنی و مباحث لغوی و نحوی بود به شیوه اهل مدرسه به

فصد راه گشائی برای نوآموختگان و متوسطان مستعد تا بر حسب فهم و استعداد خود از رویه‌های مباحث الفاظ در گذرند و به لایه‌های معنایی و حسی ادبی و ذوقی برسند. ترجمه قدیم لامیه العجم را دانشجوی ارجمنندی به نام آقای جواد بشری، پژوهشگر نسخه جوی و طرفه یاب در مجموعه‌ای قدیم از همین دست مطالب یافته بود و عکس آن را برای من آورد.

تصرفات و تأملاتی که در نسخه و در حین کتابت انجام گرفته، نشان می‌دهد که متن از روی یادداشت‌ها و مسوده پراکنده به خط خود مؤلف، تنظیم و کتابت شده و شکل نهانی نگرفته است؛ در مواردی مفردات و لغات بیت در بین سطرها یا در بالای کلمات، جداگانه به فارسی معنی شده و غالباً هم این الفاظ جایگزین به غیر از واژه‌ای است که در متن آمده است. در برخی از عبارات نیز دو گونه ترجمه پیشنهاد شده. موارد دوگانه نیز درون || در جایگاه خود در متن ترجمه قرار گرفته و در صورت تعدد با نشانه / از هم جدا شده است (//).

روایت عربی لامیه از نسخه ترجمه قدیم به لحاظ قدمت و سندیت آن در بازنویسی و چاپ حفظ شده است. اعراب کلمات، طبق متن مُعَرَّب لامیه العجم است که آن را بر اساس نسخه‌های دیوان طغرانی و متون معتبر ادبی تصحیح و نشانه‌گذاری نموده‌ام و در مجله دانشکده ادبیات و به نقل از آنجا در کتاب *یادنامه ادیب نیشابوری* و چند جای دیگر به چاپ رسیده است. (مخند آبادی بادل، ص ۴۴-۵۳) اختلاف نسخه‌های مؤثر و قابل اعتنا در زیرنویس ثبت شده است.

تعیین قدمت نسخه‌های خطی، منوط به بررسی اصل نسخه است و من فقط عکس نسخه را در دست دارم. اما به قرینه شیوه خط متن و وجود برخی شاخصه‌ها که تشخیص آنها از راه عکس هم برای اهل فن امکان‌پذیر است. قدمت نسخه باید به اوائل قرن هشتم برسد؛ واژگان و سبک و سیاق سخن هم مربوط به همان ادوار اواخر قرن هشتم و حداکثر اوایل قرن هشتم هجری است و فراتر از آن نمی‌رود.

و دَعَى عَمَّارَ الْعَلِيِّ الْقُدِيمِ عَالِمًا كَوْنًا وَاقْتِنَعَ مِنْهُنَّ بِالْبَلَاغِ
 عا كويد بزرگى و بلندى كرد ابحاث كو تو تو تباوى دان كود ايهاد اهدان كدار بگمانى كه در ايند درى درى اورد و احسانك
 يَرْضَى الذَّلِيلَ كحَفْظِ الْعَيْشِ تَقْفِضَهُ وَالْعَزَّيْزَ عِنْدَ رَسْمِ الْإَيْتُو الذَّلِيلُ وَقُوَادِزِ وَزَادَ الْكَوْنَ
 ع كويد در ضعيفتر يانوك ميشي كدر ارفقاعت كند و از سفرها و محل اعيان مشتقا تناعديايد و معاند كويد كج سفرها و
 فَأَذْرَاهُمَا فِي نَجْوَى الْبَيْدِ جَائِلَةً مُعَارِضَاتٍ مَثَابِي اللَّيْلِ بِالْجُدِّ
 ع كويد باز دارا خود آن همه عذرا وجود را بسفرها انوار و لتبان عينيت كند
 إِنَّ الْعَلِيَّ حَدِيثِي وَهِيَ صَادِقَةٌ فِيمَا حَدَّثَتْ أَنَّ الْعَزَّيْزَ فِي النَّقْلِ
 ع كويد بزرگى و بلندى با احكامت كزود با ينج كفت راستت كريا قتر عزت و عزيمت و بدست آورد و در مورد حسن
 لَوْ كَانَ شَرِبَ الْمَاءَ يَبْلُوغُ مَنِيَّ لَمْ تَبْرُجِ الشَّمْسُ قَوْمًا ذَا رَةِ الْجَلِّ
 يع جلوتانه آفتابست شرفه در باجاست مى كويد اكر در مقام كه در بجا بلندى بزرگى بود وى آفتاب از خانه حوسر كج
 أَهَيْتُ بِالْحِطِّ لَوْ بَادَتْ مَشَعًا وَالْحِطُّ عَنِّي بِالْجَمَالِ فِي شَعَلٍ نَقْلُ كَوْنِ
 مى كويد چناندم سخت را و كشم چيست بر باطن سخت از مرغ وى كه هايند و ميشي جهان ارفق و بايشان شعول كند
 لَعَلَّ أَنْ يَدَاخِلَ وَتَقْضَى لِعَيْنِهِ نَامُ عَنْهُمْ أَوْ تَبْتَهُ لِي
 مى كويد اميد مى جلام كج فضل و فضائل شرفت را معلوم شوره و نقصان جمله تكمان و را محقق بود از ايشان را
 اَعْلَلَ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ أَيَّمَا أَمَانِي الْعَيْشِ لَوْلَا فَسْخَةُ الْأَنْفِ
 مى كويد اميد ها را از باغ دادم و ميشي شكلكم ايمان و اعدان را اميد ها بنوي زندگى بر مرز و بال بودى از نشي ميشي

با خود
سخنها

علا

لعلهم

صفحه‌ای از نسخه ترجمه قدیم لامیه العجم (اوائل قرن هشتم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- أصالة الرأى صائتى الخطل و حلیة الفضل زائتى لدى العطل؛

می‌گوید: رأی اصیل و اندیشه و فکر جمیل من مرا از خطا و زلل بازداشت [و آرایش

و پیرایه فضل من] راه صواب به من نمود و مرا زینتی تمام شد تا از زمرة جاهلان...^۱
حاصل آمد.

۲- مَجْدِي أَحْبَبْتُ وَأَمَّجِدِي أَوْلَى شَرَعٌ وَالشَّمْسُ رَأْدَ الصَّحَى كَالشَّمْسِ فِي الطُّغَلِي؛
می گوید: بزرگی من در اول و در آخر، یکسان است (برابر است) چنانکه آفتاب در

وقت چاشت فراخ و شبانگاه، یکسان است. یعنی مثل آفتاب است.

۳- فِيمَ الْإِنَّمَاءِ بِاللِزْوَاءِ^۲ لَا سَكْنِي أَبْهَاءُ «وَلَا نَاقَتِي فِيهَا وَلَا جَمَلِي»
می گوید: چرا می باید مرا اقامت کرد در بغداد که نه اهل و قبیله دارم و نه اسباب و

عدت و این مثل است عرب را که چون جایی تعلقش نباشد، گوید: «لَا نَاقَتِي فِيهَا وَلَا
جَمَلِي»

۴- نَاءٍ عَنِ الْأَهْلِ صِفْرُ الْكُفِّ مُنْفَرِدٌ كَالسَّيْفِ عُرَى مَثْنَاءَ عَنِ الْخَلِيلِ،
می گوید: در بغداد بدین حال ماندم؛ تنها و تهی دست، دور از اهل و عیال.

۵- فَلَا صَدِيقَ إِلَيَّ مُثَنِّكَ حَزَنِي وَلَا أُنَيْسَ إِلَيَّ مُنْتَهَى جَدَلِي

۶- طَالَ اغْتِرَابِي حَتَّى حَنُّ رَاجِلِي وَرَحَلُهَا وَفَرَى الْعَسَاةِ الدُّبِيلِ.
می گوید: غربت من درازا کشید تا حدی که شتران من بنالیدند.

۷- وَصَحَّ مِنْ لَغَبٍ نَضْوِي وَعَجَّ لِمَا بَلَقْتَنِي رِكَابِي وَلَجَّ الرُّكْبُ فِي عَدَلِي
می گوید: از طول سفر، شتران من ضعیف شدند و دل من فریاد برآورد و کاروان در

۱- کلمه ای در عکسبردای معر و ناخراتا شده.

۲- در فرهنگنامه ها و منابع جغرافیایی قدیم و به پیروزی از آنها در الفبای المسموم و شرحهای قدیم و جدید
لامیه المعجم «الزوراء» به معنی کج قبیله و لقب توصیفی یا منبروز شهر بغداد معنی شده است. توجیهی است
همانند بسیاری از وجه تسمیه ها و وجه اشتقاق های عامیانه. نام کوفه و نواحی آنجا در سریانی Aquia (لازوراء)
به معنی کج که در متون قدیم چینی هم به همین صورت و معنی و با تلفظی شبیه به الزوراء آمده است و پس از
آبادانی و گسترش بغداد عنوان شهر کج به بغداد تسری و اطلاق یافته است.

ملامت من مبالغه کردند.

۸- أُرِيدُ بَسْطَةَ كَفِّ أَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى قَضَاءِ حَقُوقِي لِأَلْمَلَى قَبْلِي

می گوید: از سفرها و مشقت ها که می کشم بسطت دستی می خواهم تا حقوق بزرگی که بر من ثابت است بگزارم.

۹- وَالذَّهْرُ يَعْكِسُ آمَالِي وَيُفْنِي عُنِي مِنَ الْغَنِيمَةِ بَعْدَ الْكَذِّ بِالْقَتْلِ

می گوید: من جهد می کنم تا بسطت کفمی بدست آرم. روزگار برعکس آن کار می کند و مرا از غنیمت به قتل خرسند می گرداند.

۱۰- وَذِي شَطَاطٍ كَصَدْرِ الرُّمَحِ مُعْتَقِلٍ بِسِمْنِهِ غَيْرِ هَيَّابٍ وَلَا وَكِيلٍ

می گوید: ای بسا کسانی که راست قامت بودند مانند نیزه؛ ترسنده نبودند و کار خود با دیگری گذارنده نبودند.

۱۱- حُلُوُّ الْفُكَاهَةِ مُرُّ الْجِدِّ، فَذُمِّجَتْ بِسُوءِ الْقَلْبِ مِنْهُ رِقَّةُ الْفَزْلِ

می گوید: آن کس را یاد کردیم که شیرین مزاج بود و تلخ چغذ دلیری با نرمی آمیخته داشت.

۱۲- طَرَدْتُ سَرَحَ الْكَزَى عَنْ وَرْدِ مُقَلَّتِهِ وَاللَّيْلُ أَغْرَى سَوَامَ النَّوْمِ بِالْمُقَلِّ

می گوید: خواب را از دور می کردم وقتی که بر چشم ها غلبه می کرد. این بیت از جمله استعارات لطیف است.

۱۳- وَالرُّكْبُ مَبْلٌ عَلَى الْأَكْوَارِ مِنْ طَرِيدٍ صَاحٍ وَآخِرٍ مِنْ خَمْرِ الْكَزَى نَعْلٍ

می گوید: کاروان، بعضی بر سرشتران هشیار بودند و بیدار و بعضی خفته چون مست.

۱۴- فَمَلْتُ أَذْعُوكَ لِجَلْبَلِي لِتَنْصُرَنِي وَأَنْتَ تَحْذُنِي فِي الْحَادِثِ الْجَلِيلِ

و می گوید: ای دوست! من ترا از برای آن می خوانم تا در کارهای بزرگ و وقایع

مشکل مرا یاری دهی و تو در کارهای کوچک مرا فرو می‌گذاری.
 ۱۵- تَنَامُ عَنِّي وَ عَيْنُ اللَّجْمِ سَاهِرَةٌ وَ تَسْتَجِيبُ وَ صَنَعُ اللَّيْلِ لَمْ يَحُلِ
 می‌گوید: خُسی از من؛ یعنی، مرا می‌گذاری و عزم خواب می‌کنی و از پیش من
 می‌روی و رنگ شب، برقرار؛ یعنی هنوز ستاره بیدار است [و تو می‌خُسی] و رنگ شب
 برقرار است / و تو می‌گردی.]

۱۶- فَهَلْ تُعِينُ عَلَيَّ عَمِّي هَمَمْتُ بِهِ وَ أَلْفِي بِرُجْرُ أَحِبَانًا عَنِ الْفَسَلِ
 می‌گوید: گفتم بدان دوست که هیچ تواند بودن که بدین فصدی که اندیشیده‌ام یاری
 دهی که قصد گمراهی اگر چه بدست اما از بددلی می‌راند.
 ۱۷- إِيَّيْ أُرِيدُ طُرُوقَ الْحَيِّ^۲ مِنْ «إِضْمٍ» وَقَدْ حَمَاءُ رَمَاءَ الْحَيِّ مِنْ «تُعَلِّ»
 می‌گوید: قصد من آنست که سوی قبیله روم که در اِضْم فرو آمده‌اند و تیراندازان بنی
 تُعَلِّ، ایشان را ننگه می‌دارند.

۱۸- يَحْمُونَ بِالْبَيْضِ وَالسُّمْرِ اللَّدَانِ بِهِ سُودَ الْفَدَائِرِ حُمُرَ الْحَلِيِّ وَالْحُلَلِ
 می‌گوید: در اضم زنان خوب را که گیسوشان سیاه است و جامه‌هاشان سرخ به
 شمشیر و نیزه‌ها نگاه می‌دارند.

۱۹- فَيُرِينَا فِي ذِمَامِ اللَّيْلِ مُغْتَنِفًا فَتَفْعَةُ الطَّيْبِ تَهْدِينًا إِلَى الْجَلَلِ
 می‌گوید: ای دوست! بیا با ما در تحت شب تا به اضم برویم که اگر راه ندانیم بوی
 خوب، ما را راه نماید پیش دوست.

۲۰- فَالْحَبِّ حَيْثُ الْإِمْدَايِ وَالْأَسْدُ رَابِضَةٌ حَوْلَ الْكِنَانِ لَهَا غَابٌ مِنَ الْأَسَلِ
 می‌گوید: دوست من آنجاست که دشمنان من اند و مردانی همچو شیر که نیزه‌های

۱- اصل: خوِسی

۲- در متن "جیح" آ و در حاشیه "الحی" نسخه بدل که روایت مشهورتر است با توجه به مضمون ترجمه در متن
 قرار گرفت.

ایشان به مثابه بیشه است گردد دوست بر آمده‌اند و او را نگاه می‌دارند.

۲۱- نَوْمٌ نَاشِئَةٌ بِالْجِزْعِ قَدْ سُقِيَتْ نِصَالُهَا بِسَمِيَاءِ الْفُجْجِ وَالْكَحْلِ
می‌گوید: سوی معشوقه نوبالیده فصد می‌کنم که در جز است و پیکانهاء چشم او به
آب غنج و ناز آب داده‌اند.

۲۲- قَدْ زَادَ طِيبَ أَحَادِيثِ الْكِرَامِ بِهَا مَا بِالْكَرَائِمِ مِنْ جُبْنٍ وَمِنْ بَخْلِ
یعنی: بددلی و بخل زنان را پسندیده خصلتی است. در سخن مردان در همه اوقات
این خصلت‌های زنان است. یعنی همه مردان این می‌گویند و از اوصاف ایشان خبر
می‌دهند.

۲۳- تَثْبُتٌ^۱ نَارُ الْهَوَى^۲ مِثْنَهُنَّ فِي كَبِدِ^۳ حَرَى وَنَارُ الْقَرَى مِنْهُمُ عَلَى الْقَلْبِ
می‌گوید: دو آتش است در اهل جزع، یکی آتش عشق زنان که در دل‌ها قرار گرفته
است و دوم آتش مهمانی مردان که در دامن کوه افروخته می‌شود.

۲۴- يَفْتُلْنَ أَنْصَاءَ حُبِّ لَأَحْرَاكَ لَهُمْ وَيَسْتَحْرُونَ كِرَامَ الْخَبْلِ وَالْإِيلِ؛
می‌گوید: در جزع دو لون قربان می‌کنند یکی زنان که عاشق را می‌کشند و دوم مردان
ایشان که برای مهمان شتران و اسبان را می‌کشند.

۲۵- يُسْقَى لَدَيْغِ الْعَوَالِي فِي بُيُوتِهِمْ بِسَهْلَةٍ مِنْ عَدِيرِ الْخَمْرِ وَالْعَلِي؛
می‌گوید: مرد زخم خورده چون به لب زنان رسد از آب دهن ایشان شفا یابد

۲۶- لَعَلَّ إِلْمَامَةَ بِالْجِزْعِ ثَابِتَةً يَدِبُّ مِنْهَا نَسِيمُ الْبُرِّ فِي عِلِّي
می‌گوید: امید می‌دارم که یکبار دیگر در جزع فرو آیم و بوی صحت از مشاهده

۱- تَثْبُتٌ روایت یگانه و نادر است از ثَبْتٌ و تُسَوِّبٌ به معنی برافروختن و برافروخته شدن آتش (در هر دو
معنی لازم و متعدی). روایت مشهور و مانوس «تَثْبُتٌ» است.

۲- همچنان است «الزَّعَى» بجای «الهري» که معنی سازگار و مناسبی ندارد.

۳- در اصل «قَبْلِي» در متن و «قَلْبِي» به شکل نسخه بدل صحه‌دار (صح) در حاشیه.

دوست به مشام من برسد.

۲۷- لَا أَكْرَهُ الطُّغْنَةَ النَّجْلَاءَ قَدْ شُفِيتَ^۱ بِرَشْفَةٍ مِنْ نِسَالِ الْأَعْيُنِ النَّجْلِ

می‌گوید: اگر زخم خورم از نیزه؛ زخم فراخ و بد آنرا کراحت ندارم چون چشم‌های دوست مرا تیرباران کند.

۲۸- وَلَا أَهَابُ الصُّفَاخَ الْبَيْضَ تُسِيدُنِي بِاللَّمْعِ مِنْ خَلَلِ الْأَشْتَارِ وَالْكَيَلِ

می‌گوید: از شمشیرها نترسم وقتی که دوست سوی من نگاه کند.

۲۹- وَلَا خِلُّ بِفِرْلَانٍ أَغَاذِلُهَا وَكُوْذَهَتِي أُسْوِدُ الْغَيْلِ بِالغَيْلِ

می‌گوید: وقتی که [با] آهویچگان، یعنی شاهدان به بازی مشغول باشم اگر شیر فرا من رسد و به قصد هلاک من ایستد از آن باک ندارم.

۳۰- حُبُّ السَّلَامَةِ يَنْبِي^۲ هَمَّ صَاحِبِهِ^۳ عَنِ الْمَعَالِي وَيُسْفِرِي الْمَرْءَ بِالْكَسَلِ

از ذکر دوست و اوصاف او و تقریر عشق خویش اجراض کرد و در موعظت و تنبیه آغاز فرمود.

می‌گوید: دوستی سلامت یعنی تندرستی دوست داشتن و تحمل مشقت ناکردن مرد را به کاهلی می‌کشد و چنین است.

۳۱- فَإِنْ جَنَحَتْ إِلَيْهَا فَاتَّخِذْ نَفْقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي الْجَوِّ فَاعْتَرِلْ

می‌گوید: اگر میل سوی حب سلامت کنی از دو چیز یکی می‌باید کردن یا سوراخی به دست آوردن و در قعر زمین رفتن یا نردبانی ساختن و به آسمان برآمدن.

۳۲- وَدَعْ غِمَارَ الْعُلَى لِلْمُقَدِّمِينَ عَلَى رُكُوبِهَا وَأَفْتِنِغْ مِنْهُمْ بِالْبَلَلِ؛

۱- در متن: «مُتَيْتٌ» با توضیح «آب داده شده» بین سطر و «شُفِيتَ» با توضیح «جفت کرده شد بسمت آن طعنه» به شکل نسخه بدل صحه‌دار (صح) در حاشیه.

۲- متن «بغنی»؛ «بغنی» نسخه بدل صحه‌دار (صح) در حاشیه.

۳- صاحبها: نسخه بدل.

می گوید: بزرگی و بلندی، گرداب هاست اگر تو نمی توانی در آن گرداب ها در آمدن بگذار به کسانی که در آیند و بود که بدست آرند چنانک لایق بزرگی باشد برآیند و تواز دور فریاد می کشی. بالبلل: به اندک تری.

۳۳- يَرْضَى الدَّلِيلُ بِخَفِضِ الْعَيْشِ يَخْفِضُهُ وَالْعِزُّ عِنْدَ رَسِيمِ الْاَيْتُو الدَّلِيلُ،
می گوید: مرد خسیس به اندک عیسی که دارد قناعت کند و از سفرها و تحمل اعباء مشقت ها تقاعد نماید و نداند که بزرگی در سفرهاست و مشقت کشیدن و الأدر خانه بنشین و خ... به می مال.

۳۴- فَاذْرَأِ بِهَا فِي بُحُورِ الْبَيْدِ جَانِلَةً مُعَارِضَاتٍ مَثَانِي الْلُجْمِ بِالْجُدُلِ؛
می گوید: بازدار از خود آنچه عذر را و خود را به سفرها انداز و اسبان به جنیبت کش:

۳۵- إِنَّ الْعُلَى حَدَّثَنِي وَهِيَ صَادِقَةٌ فَنِيَمَا تُحَدِّثُ إِنَّ الْعِزُّ فِي التَّقَلِّ
می گوید: بزرگی و بلندی با من حکایت کرد و در آنچه گفت راستست که یافتن عزت و مرتبت و به دست آوردن رفعت در سفر است نه در حضر.

۳۶- لَوْ كَانَ فِي شَرْفِ الْمَأْوَى بُلُوغٌ مَنِيَّ لَمْ تَبْرَحِ اللَّمْسُ يَوْمًا دَارَةَ الْحَمَلِ
یعنی حمل خانه آفتابست و شرف او در آنجاست.

می گوید: اگر در مقام کردن در یکجا بلندی و بزرگی بودی آفتاب از خانه خویش که حمل است به برجی دیگر نقل نکردی.

۳۷- أَمَبْتُ بِالْحَطِّ لَوْ تَادَيْتُ مُتَمِيمًا وَ الْحَطُّ عَنِّي بِالْجُهَالِ فِي سُئَلِ
می گوید: خواندم بخت را و گفتم پیش من باش و بخت از من روی بگردانید و پیش جهال رفت و به ایشان مشغول شد.

۳۸- لَعَلَّ إِن بَدَا فَضْلِي وَنَقَصُهُمْ لِمَعْنِيهِ نَامَ عَنْهُمْ أَوْ تَبَّهَ لِي

می‌گوید: امید می‌دارم که چون فضل و فضائل من بخت را معلوم شود و نقصان و جهل دیگران او را محقق گردد از ایشان روی بگرداند و پیش من آید.

۳۹- أَعْلَلُ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ أَرْقُبُهَا مَا أَضَيَّقُ الْقَبِيضَ لَوْلَا فُتْحَةُ الْأَمَلِ

می‌گوید: امیدهای فراخ دارم و عیش تنگ. اگر خیال برآمدن آن امیدها نبودی زندگانی بر من وبال بودی از تنگی عیش.

۴۰- لَمْ أَرْتَضِ الْقَبِيضَ وَ الْأَيَّامَ مُقْبِلَةً فَكَيْفَ أَرْضَى وَقَدْ وَكَّتَ عَلَيَّ عَجَلِ

می‌گوید: پیش از این کی جوان بودم و روزافزون بدین زندگانی خشنود نبودم. این ساعت که پیر شدم و روزگاری که آینده بود بازگشت چگونه راضی شوم؟

۴۱- غَالَى بِنَفْسِي عِرْفَانِي بِقَبِيضِهَا فَضُنْتُهَا عَسَنَ رَحِيصِ الْقَدْرِ مُبْتَدَلِ

می‌گوید: من نفس خود را شناختم و دانستم که نفس من عزیز است. پیش هر کسی نرفتم تا مبتدل نشوم و قیمت نفس خود را گران کردم و از ارزان قدری آن نگاه داشتم.

۴۲- وَعَادَةُ النَّضْلِ أَنْ يُزْهَى بِجَوْهَرِهِ فَلَيْسَ بِعَمَلٍ إِلَّا نَفْسِي يَدِي بَطَلِ

می‌گوید: شمشیر اگر چه گوهر دار باشد و قیمتی و گذرنده و برنده اما آثار آن در دست مبارزان پیدا شود؛ چه اگر هزار سال افتاده باشد؛ ازو اثری پیدا نشود.

۴۳- مَا كُنْتُ أَوْثَرُ أَنْ يَمْتَدَّ بِي زَمَنِي حَتَّى أَرَى دَوْلَةَ الْأَوْغَادِ وَاللَّيْلِ

می‌گوید: از روزگار این توقع نداشتم که مرا بگذارد تا این زمان که دولت ناکسان بینم.

۴۴- ۱- تَقَدَّمْتَنِي رِجَالُ كَانُوا سَوَاطِينَهُمْ وَرَاءَ خَطَرِي إِذْ أَمْسِي عَلَى مَهَلِ

می‌گوید: روزگار چنین تأثیر کرد که کسانی که کمتر از من بودند و مطمح نظر ایشان به مقام من نمی‌رسید درین وقت به مرتبت از من درگذشتند و من کمتر از همه شدم.

۴۴- ۲- هَذَا جِزَاءُ أَمْرٍ أَفْرَأْتُهُ دَرَجُوا مِنْ قَبْلِهِ فَتَمَّتْ فُتْحَةُ الْأَجَلِ

۴۵- فَأَنْ عَلَّابِي مَنْ دُونِي فَلَا عَجَبٌ لِي أُسْوَةٌ بِأَنْجِطَاطِ السَّمْسِ عَنْ رُحْلِ
می‌گوید: اگر کسانی که زیرتر و کمتر بودند از من درگذشتند و بر بالای مراتب رفتند
عجیب نیست، چرا که افتدا می‌کنم به آفتاب در این باب که اگر چه از زحل شریفتر است
و نور جمله عالمست زیرتر از زحل است.

۴۶- فَاصْبِرْ لَهَا غَيْرَ مُحْتَالٍ وَلَا صَجِيرٌ لِي فِي الْحَوَادِثِ مَا يُعْنِي عَنِ الْجَبَلِ
۴۷- أَعْدَى عَدُوِّكَ أَدْنَى مَنْ وَثِقَتْ بِهِ فَحَاذِرِ النَّاسِ وَأَصْحَبِهِمْ عَلَى دَخَلِ
می‌گوید: آن کسی که خاصگی نت و ازو نزدیکتر کسی نیست پیش تو از همه
دشمنان دشمن تراوست به تو.

۴۸- وَإِنَّمَا رَجُلٌ الدُّنْيَا وَوَأَحَدُهَا مَنْ لَا يَتَعَوَّلُ فِي الدُّنْيَا عَلَى رَجُلٍ
می‌گوید: مرد دنیا و یگانه جهان آنست که بر هیچ آفریده اعتماد نکند و از همه با
حذر باشد.

۴۹- وَحُسْنُ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ مَعْجِزَةٌ فَظَنْ شَرًّا وَكُنْ مِنْهَا عَلَى وَجَلٍ
می‌گوید: گمان نیکو که بر روزگار می‌بری از عجز است. همیشه گمان بددار و بترس.
۵۰- غَاصُ الْوَفَاءِ وَقَاصُ الْقَدَرِ وَأَنْفَرَجَتْ مَسَافَةُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ
می‌گوید: کم شد وفا و بیار شد خیانت و جفا و میان راستی و راست پیشگی راهی
دراز پیدا شد / دور و دراز / اعنی راستی میان خلق نماند.

۵۱- وَشَانَ صِدْقِكَ عِنْدَ النَّاسِ كِذْبُهُمْ وَهَلْ يُطَابِقُ مُفَوِّجٌ بِمُعْتَدِلٍ
می‌گوید: راستی‌های ترا دروغ مردمان به باد دهد و زشت کند و هرگز راست با کز
برابری باشد؟

۵۲- بِسَا وَارِدًا سُورَ عَيْشٍ كَلَّهُ كَدَّرَ أَنْفَقَتْ صَفْوَى فِي أَيَّامِكَ الْأُولِ
می‌گوید: آنچه عمر صافی بود، در زمان اول صرف کردی. درین وقت و دارد عیشی
شدی که بازمانده است و تیره شد.

۵۳- إِنْ كَانَ يَسْجَعُ سُنَى فِي نَبَاتِهِمْ عَلَى الْعُهُودِ فَتَسْبِقُ السَّنِبُ لِلْعَدَلِ،

می‌گوید: این مردمان را ثبات نیست در عهد که اگر چیزی باشد که ایشان را برو ثبات عهد بدارد این مثل باشد که «فَسَبَقَ السَّبْفُ لِلْعَدَلِ». و اصل این مثل، آن بوده است که یکی شمشیر بزد یکی را و بکشت و مردمان در آمدند و او را ملامت کردند گفت: «سبق السیف للعدل» یعنی شمشیر بر ملامت شما سبق برد. اعنی که... شما سود ندارد... و
 إِنَّ^۱

۵۴. فِيمَ اعْتَرَا ضُكَّ^۲ لُجَّ الْبَحْرِ تَزَكُّبُهُ^۳ وَأَنْتَ يَكْفِيكَ مِنْهُ مَصَّةُ الْوَسَلِ
 می‌گوید: ترا از دریای حرص یک مکیدن بس است. یعنی قدری آب ترا کفایت کند؛
 پس فصد در میان دریا چرا می‌کنی؟

مُلْكُ^۳ الْفَنَاعَةِ لَا يَبْحَثُنِي عَلَيْهِ وَلَا يُحْتَاجُ فِيهِ إِلَى الْأَنْصَارِ وَالْخَوَلِ؛
 می‌گوید: مُلْكُ ملکِ فناعه است که در محافظت آن به هیچ یار و معینی محتاج
 نباشد.

۵۵. تَرْجُو الْبَقَاءَ بِدَارِ لَائِبَاتِ لَهَا فَهَلْ سَمِعْتَ بِظِلِّ غَيْرِ مُنْتَهِلِ
 می‌گوید: این جهان را دوام و بقاء و ثبات نیست و تو در او امید بقا می‌داری و
 همچنان است که از سایه ابر ثبات می‌خواهی؛ اعنی، ...

۵۶. وَيَا أَمِيناً^۴ عَلَى الْأَسْرَارِ مُطْلِعاً أَصْمُتُ فِيهِ الصَّمْتِ مَنْجَاةً مِنَ الزَّلْزَلِ
 می‌گوید: حرص بر آن مبذول داشته‌ای که اسرار الهی را دریایی، بازی خاموش باش
 که در خاموشی، خلاصی است از خطا و زلزل.

۱- چند کلمه از کتاره صفحه افتاده است.

۲- روایت مشهور و وجه فاخر کلام در این مقام «افتحام» است به جای «اعتراض».

۳- در متن: کز، نسخه بدل حاشیه: مُلْكُ با توجه به سیاق ادبی کلمه و مضمون.

۴- نسخه بدل متن: حریصاً؛ وجه مشهور «خبیراً» است.

۵۷. قَدْ زَشَّحُوكَ لِأَمْرِ لَوْ فَطِنْتَ بِهِ فَأَوْبَأْتِنْفِيكَ أَنْ تَرَوَعِي مَعَ الْهَمَلِ^۱

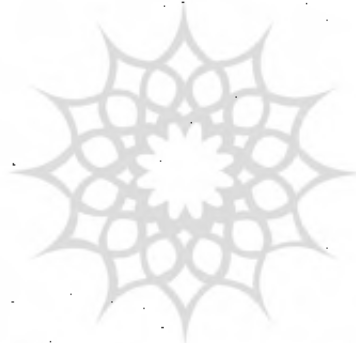
می‌گوید: ترا برای امر آخرت پرورده‌اند تا سعادت اخروی حاصل کنی. از میان این چهار پایان بیرون شو و نفس خود را تزکیت کن و در کسب سعادت بشتاب تا از جمله این چهار پایان مُسَيَّب نباشی. الْهَمَلُ: چهارپایان مسیب.

«تَجَزَّتْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ»

منابع:

- ۱- بختیار، مظفر، «زندگانی استاد مؤید الدین طفرائی اصفهانی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۲ (مرداد ۱۳۴۴)، صص ۴۵۲-۴۷۳.
- ۲- بختیار، مظفر، حیاة الطفرائی (به زبان عربی)، انتشارات سازمان اوقاف، تهران.
- ۳- الصفدی، صلاح الدین خلیل، الفیث المسجم فی شرح لامیه العجم، به اهتمام احمد محمود السمران، ۲ جلد، اسکندریه، ۱۲۹۰ ه.ق.
- ۴- الصفدی، صلاح الدین خلیل، الفیث المسجم فی شرح لامیه العجم، ۲ جلدی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۷۵ م.
- ۵- محمد آبادی، باویل، «ترجمه منظوم لامیه العجم» در کتاب یادنامه ادیب نیشابوری، به اهتمام دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، دانشگاه مک گیل کاندا، تهران، ۱۳۶۵ ه.ق.
- 6- Chao Zhugua, Chufan Shi, translated by F. Hirth - W.W. Rockhill, St. Petersburg, 1911, p.110.

۱- متن: الْهَمَلُ. با توجه به ترجمه درست بیت و دادن معنی الْهَمَلُ به طور جداگانه در حاشیه اشتباه ناشی از غفلت و اغزش قلم است.



پرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی